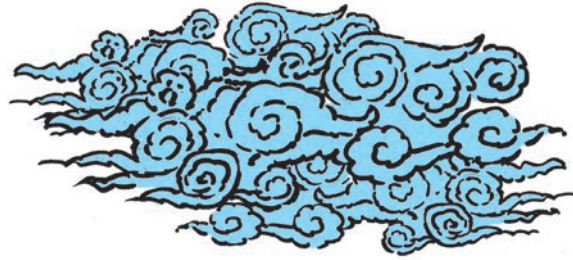


رزاق: روزی دهنده



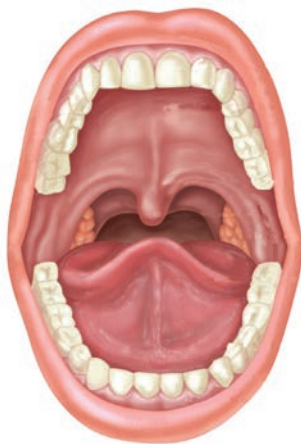
ستایش: به نام کردگار



افلاک: فلک، آسمان، چرخ



فروغ: روشنی، پرتو



کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان



فضل: بخشش، گرم، نیکویی

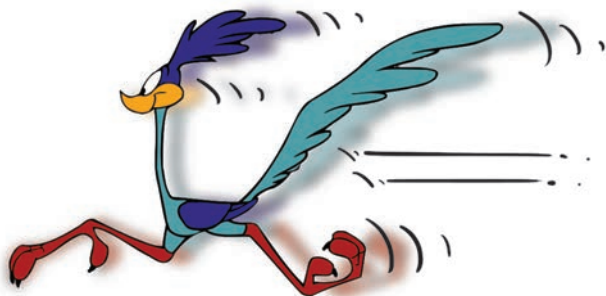


درس یکم: چشمه و سنگ
گنج حکمت: خلاصه‌ی دانش‌ها



پیرایه: زیور

حلیه



تیزپا: شتابنده، سریع

مستعجل، تیز



برازندگی: شایستگی و لیاقت

اهلیت



۵

مِفْتاح

مفتاح: کلید



شکن: پیچ و خم زلف

خیره: سرگشته، حیران، فرומانده، لجوج، بیهوده



صفت است؛

~~سرگشتگی~~



تعلل: بهانه آوردن

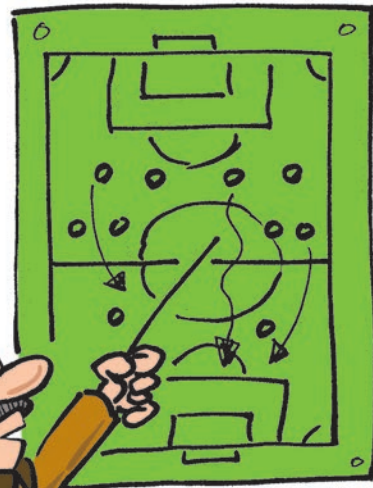


علت

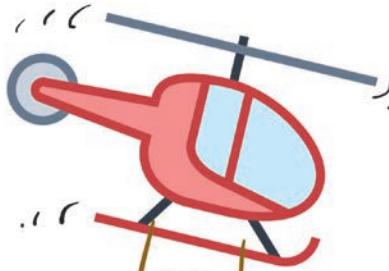




قفا: پس گردن، پشت گردن، پشت



نمط: روش، نوع



فرج: گشایش،
گشایش در کار و مشکل



نادره: بی مانند، بی نظیر





گلبن: بوته‌ی گل، گل سرخ، بیخ بوته‌ی گل



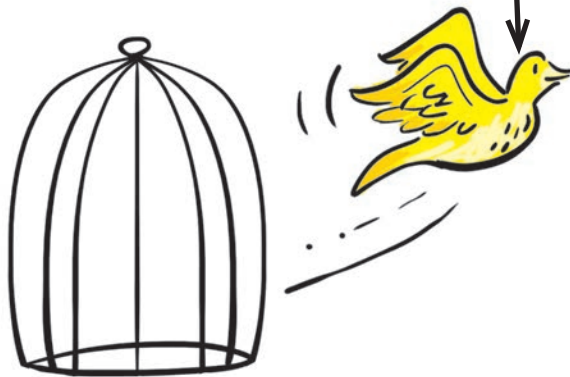
غُلغله‌زن: شور و غوغاکنان

معرکه: میدان جنگ، جای نبرد

رزمگاه، آوردگاه، میدان جنگ، نبردگاه	
بزمگاه، محفل	



یله: رها، آزاد



نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده‌ی نیلوفری»، آسمان لاجوردی است.

هنگامه: غوغا، داد، فریاد، شلوغی، جمعیت مردم



ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت

درس دوم: از آموختن ننگ مدار روان خوانی: خسرو



باری: القسه،
به هر حال، خلاصه

الزام: ضرورت،
لازم گردانیدن،
واجب گردانیدن

الزام
کرایه‌ی دوچرخه
در گرو ارائه‌ی کارت ملی است.



ارتجالاً: بی‌درنگ،

بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن



استرحام:
رحم خواستن،
طلب رحم کردن



ارتجالاً سخنی گویم
و شعری بسرایم!

بِسْمِ کردن: سر جانور را بریدن، از آن جا که
مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ» می‌گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح
کردن، «بِسْمِ کردن» گفته می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ..



بدسگال: بداندیش

صفت است؛

~~بداندیشی~~



اقبال: نیک‌بختی، خوشبختی



مقبول، قابل، مُقبل	
نیک‌بختی، روی آوردن	
ادبار	
با معنای واژه‌ی «همایون» اشتباه نشود! با صفت‌های نیک‌بخت و خوشبخت اشتباه‌نشود!	

ادبار: تیره‌بختی، بدبختی

مدبر	
نگون‌بختی، پشت کردن	
اقبال	
با صفت‌های نگون‌بخت و بدبخت اشتباه‌نشود!	



تقریر: بیان، بیان کردن

تکریم: گرمی‌داشت،
بزرگداشت

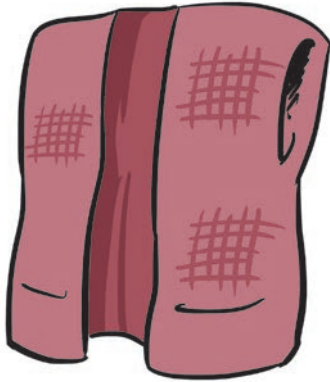


کرامت	
اکرام	
گرمی (صفت)	

اقرار	
تقریر: نوشتن	



پلاس: جامه‌ای کم‌ارزش،
گلیم درشت و کلفت



تصدیق نامه: گواهی نامه

با «محضر» به معنای
«استشهادنامه» اشتباه نشود!



خسروانی خورش:
خورش و غذای شاهانه



آوان: وقت، هنگام



آوان



تعلیقات: ج تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت
مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در
متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است.

ضمایم



تکیده: لاغر و باریک‌اندام

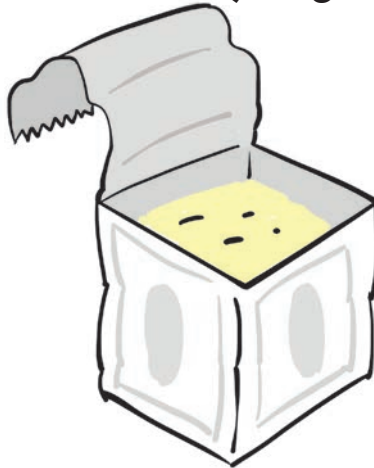
لاغر و باریک‌اندام	
فربه، چاق، تناور، قوی جُثّه، ثمین	
با «تنیده» به معنای درهم‌یافته شده اشتباه نشود!	



حُجَب: شرم و حیا



حَلَبی: ورقه‌ی نازک فلزی،
از جنس حَلَب



تیمار: خدمت و محافظت از
کسی که بیمار باشد، اندیشه



مخدول: خوار، زبون گردیده

جافی: جفاکار، ستمکار

خذلان	
زبون، نژند	
شخیص	
صفت است. اسم معنا نشود! خواری	



خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج



دانگ

دانگ: بخش، یک ششم چیزی

زنگاری: منسوب به زنگار،
سبزرنگ



دوات: مرکب‌دان، جوهر



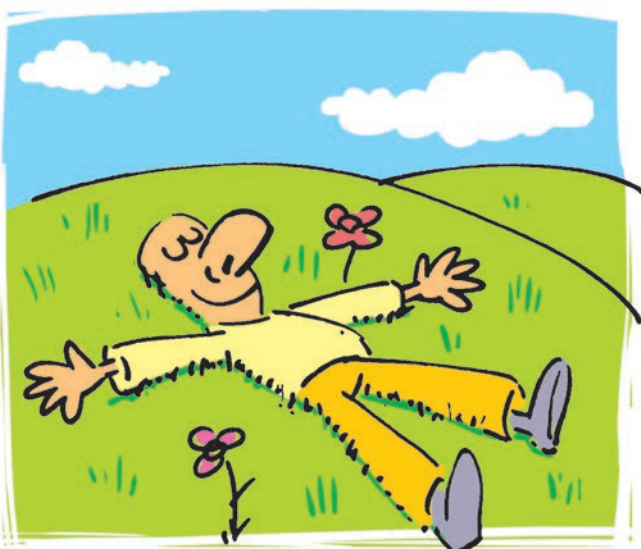
ضایع: تباه، تلف



شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی
ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور

سَهناز

طمأنینه: آرامش، سکون و قرار



صاحب‌دل: عارف، آگاه

شوریده، دل‌داده



تعلیقات



۱۳

ضمایم: ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است.



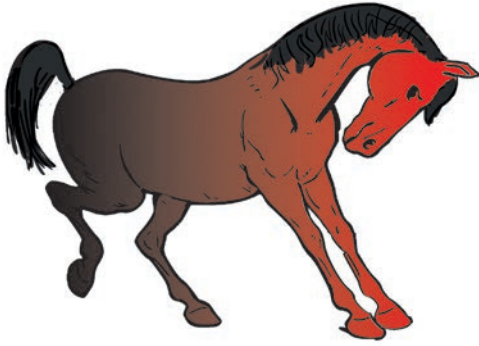
طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت

نهاد، فطرت، ضمیر



کَمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

با کرد و ابرش
اشتباه نشود!



معاند، عناد	
خصم	
صفت است؛ دشمنی	

عَنود:
ستیزه کار،
دشمن و بدخواه



قَرابت: خویشی و خویشاوندی

قریب، تقرّب



غَرابت



عتاب کردن:
خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن

قهر





مألوف: خو گرفته

الفت	
مأنوس	

فیاض: بسیار فیض‌دهنده، بسیار بخشنده

فیض



لعب: بازی، لهو و لعب: خوش گذرانی
لهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند.

منکر: زشت، ناپسند

انکار	
مذموم	
منکر: انکار کننده	



مُعاصی: معصیت، گناهان

لاجرم: ناگزیر، ناچار

